

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخلاق اسلامی

(مقدمہ)

دورہ نهم، شمارہ یک

نام جزوه: اخلاق اسلامی؛ مقدمه
نویسنده: هیأت تحریریه موسسه در راه حق
ناشر: موسسه در راه حق
نوبت چاپ: مکرر
تاریخ چاپ: ۱۳۹۷ هـ ش
چاپخانه: سلمان فارسی
نشانی: قم، خیابان آیت الله مرعشی نجفی (ارم)
کوچه ۲۰ - پلاک ۱۰ - موسسه در راه حق
تلفن: ۲-۳۷۷۴۳۲۲۱ (۰۲۵)

www.darrahehaq.com

سامانه پاسخگویی پیامکی: ۱۰۰۰۲۲۲۳۳۳

رایگان

فهرست مطالب

Error! Bookmark not defined......تعلیم

Error! Bookmark not defined...... تربیت

Error! Bookmark not defined.؟ تزکیه چیست؟

Error! Bookmark not defined. برتری تزکیه بر تعلیم.

دوره نهم، شماره یک / ۵

نگاهی به دنیای جدید

با نگرشی گذرا بر دنیای جدید - که دنیای سیاست، اقتصاد، صنعت، بهداشت و علم و ... است - می توان به این مطلب پی برد که حاکمیت و اصالت در حیات انسانها، سیاست و دنیاداری و علم بوده که به عنوان محور و اصل در زندگی فردی و اجتماعی، پدیدار شده اند.

نیرومندترین و رشد یافته ترین انسان یا جامعه در چنین دنیایی، انسان و جامعه ای است که در علم و سیاست و اقتصاد، پیشرفته تر باشد؛ رشد در آنها ملاک عظمت و قدرت، و عدم رشد، ملاک عقب ماندگی و ضعف محسوب می شود.

امروز تمام آرزوی یک ملت این است که از علمی تجربی و رشد یافته، اقتصادی قوی و دولتی نیرومند برخوردار باشد؛ زیرا مشاهده می کند که حقوق ملتی که در این سه پدیده عقب مانده و ضعیف هستند؛ پایمال است. افریقا، امریکای لاتین، برخی از کشورهای آسیایی و بخصوص خاورمیانه در آتش این ضعف می سوزند و محکوم و زیر سلطه دو ابرقدرت شرق و غرب هستند.

جوامع ضعیف برای این که این ضعف را تا حدی بپوشانند و خود را در ردیف کشورهای قدرتمند قرار دهند، از فرهنگ خود فاصله می گیرند و سعی می کنند در حیات فردی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به رنگ آنها در آیند و لااقل در زندگی

دوره نهم، شماره یک / ۷

مصرفی و سبک رفتار، همگام با دنیای جدید، پیش
بروند.

آنچه در چنین دنیایی محکوم و منکوب واقع
شده، «اخلاق انسانی» است. فضایل و رذایل، دیگر
تابع عقل و دین نیست، بلکه روبنایی از علم و
سیاست و اقتصاد است. حق و فضیلت آن جاست که
اینها موجود باشند و ارتجاع و بطلان در جایی است
که این چند پدیده نباشند. چرا آمریکا و برخی از
کشورها حق و تو دارند و هر قانونی را می توانند
باطل اعلام کنند و آنچه در جهت میل سیاسی و
اقتصادیشان است، حق جلوه دهند؟ آری، چنین
حقی، معلول رشد سیاسی و اقتصادی است که زور و

قدرت را برای آنان پدید آورده و به جای معبود حقیقی نشسته است.

برای هر صاحب فهمی روشن است که در دنیای جدید، سیاست و اقتصاد، به جای دین و عقل نشسته و بشر را تدبیر می کند و تعیین کننده حق و باطل شده است. رابطه انسان با خود، اجتماع و دین، طبق ضوابطی است که صاحبان سیاست و اقتصاد، بر اساس منافع خود تعیین کرده اند. دین، حتی در میان اهل دین، در حاشیه زندگی قرار گرفته است. کم هستند افرادی که دین و اخلاق دینی را به متن زندگی بیاورند و بر اساس آن، به محاسبه نفس پرداخته و روابط، آداب و سبک رفتار فردی،

دوره نهم، شماره یک / ۹

اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود را بر اساس اسلوب اخلاق دینی، تنظیم کنند.

باید یاد آور شویم که منظور ما از دین، آن دینی است که دست تحریف، آن را آلوده نساخته و پاسخگوی مسائل فکری و عملی انسان در ابعاد مختلف باشد. در این سلسله مباحث برآنیم تا به مبادی اخلاق و سپس، بیان اخلاق در فرهنگ اسلامی و نقش آن در سازندگی انسان اشاره نموده، به بررسی کمال نهایی انسان و رابطه انسان با خود، اجتماع و طبیعت و در پایان، به بیان صفات برجسته اخلاقی و صفات اخلاقی بپردازیم.

مبادی اخلاق

مفهوم اخلاق

راغب، در مفردات، می گوید: «اخلاق» جمع «خُلُق» به معنای سیرت و صورت باطنی است. چنانکه «خَلَق»، به معنای شکل و صورت ظاهری است.^۱

اخلاق عبارت است از پیدایش کیفیت مثبت و منفی (فضیلت و رذیلت) در ظهور فعلی استعدادها و سجایای باطنی که در پی ممارست و تمرین، ملکه می گردند.

علم اخلاق، علمی است که از فضایل و رذایل و نیز رفتار و گفتار ناشی از آنها، همچنین کیفیت ظهور فعلی صفات (مثبت یا منفی) نهفته در

دوره نهم، شماره یک / ۱۱

نفس بحث می‌کند. با توجه به گستردگی مباحث علم اخلاق، آنچه مورد نظر ماست، مباحثی است که برخی در فلسفه اخلاق و برخی دیگر در علم اخلاق مورد توجه قرار می‌گیرند.

محور بودن انسان در مباحث اخلاقی

در این که محور مباحث اخلاق، «انسان» است؛ هیچ تردیدی وجود ندارد اما سؤال در رابطه با علت این مطلب است که چرا انسان، محور در مباحث اخلاقی است؟ و اگر او نبود سخن از اخلاق هم نبود، چنان که سخن از ارسال رسل و تنزیل کتب هم به میان نمی‌آمد. لازم به توضیح است که چرخش نظام هستی و نظم در جهان - که مجموعه‌ای از پدیده‌ها را تشکیل می‌دهد - براساس وجود قانون تکوین

است. به این نحو که هر پدیده ای به گونه ای آفریده شده که از مقررات خاصّ طبیعی و وجودی خود نمی تواند تخلف کند.

«... لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَهُمْ إِلَيْهِ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدُّمًا إِلَىٰ مَا أُخْرِجَهُمْ عَنْهُ...»^۱ (نه آن کس را که مشیّت و... از آن سوی که آنان را به پیش انداخت؛ یارای برگشت و تأخیر ندارند و از آن سوی که آنان را بازداشت توانایی پیش رفتن ندارند. [به عبارت دیگر، از حدّی که برایشان تعیین نموده، قدمی پیش و پس نتوانند نهاد].)

دوره نهم، شماره یک / ۱۳

آیاتی از قرآن، گویای این مطلب است که فرشتگان^۱ و موجودات آسمانها و زمین^۲، از قانون تخلف نمی کنند؛ اما انسان تخلف می کند و قانون را نادیده می گیرد و مسلم است که تخلف او از قانون تکوین (قانون حاکم بر نظام هستی) نیست. او قادر نیست جوانی اش را برای همیشه نگاهدارد و پیر نشود، یا در حال کودکی بماند و جوان نشود، یا به سنّ معین که رسید، خواهان ظهور غریزه جنسی نباشد... پس تخلف او از قوانین تشریحی است که توسط رسول ظاهری (پیامبران) و رسول باطنی (عقل) بیان می شود.

۱. سوره تحریم، آیه ۶.

۲. سوره رعد، آیه ۱۵.

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ، إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۱

(انسان را به راه (حق و باطل) راهنمایی و هدایت کردیم، خواه شکرگذار این نعمت باشد و خواه کفران و ناسپاسی کند.) طرح مسائل اخلاقی - که براساس تشریح دین و عقل است - بر محور بودن انسان، بدان جهت است که او از نفسی دارای ابعاد مختلف، برخوردار می باشد. می تواند از مرتبه دانی عروج کرده، به مرتبه کمال انسانی نایل شود^۲ و می تواند از مرتبه ای به مرتبه دیگر تنزل کند.^۳

انسان از آن جهت که قادر است تنزل وجودی داشته باشد و ناقص شود؛ ابعاد حیوانی را

۱. سوره دهر، آیه ۳.

۲. آیات، ۳۰ - ۲۷ سوره فجر، بیانگر این عروج است.

۳. آیه ۲۲ از سوره انفال، شاهد این تنزل است.

دوره نهم، شماره یک / ۱۵

شدت بخشد و بر خود حاکم کند؛ و یا تکامل وجودی پیدا کرده و کامل شود و به جهات انسانی قدرت دهد و به حاکمیت عقل و شرع تن دردهد؛ فضایل و رذایل، به عنوان محور مباحث اخلاقی در حیات او مورد توجه قرار می گیرند. به عبارت دیگر، انسان به لحاظ چند بُعدی بودن و برخوردار بودن از اختیار و انتخاب، و استعداد پذیرش خوب و بد مکلف به تکالیف اخلاقی گردیده است تا در پرتو اخلاق دینی از حسیض حیوانیت به اوج انسانیت برسد.

موضوع اخلاق

«موضوع»، عبارت از آن حقیقت کلی است که محور تمام مسائل علم است؛ مانند جسم که از حیث

سلامت و بیماری، موضوع علم پزشکی است؛ تمام مسائل پزشکی بر محور این حقیقت کُلّی است.

با توجه به تعریف اخلاق و این که انسان محور مباحث اخلاقی است موضوع علم اخلاق، «انسان» است از آن جهت که دارای فضایل و رذایل موجود در نفس است که در پرتو اراده و اختیار، ظهور فعلی پیدا می کنند.

فطری بودن فضایل و رذایل

آیا فضایل و رذایل - که مسائل مورد نظر در اخلاق اند - فطری انسان است یا این که تابع افکار اجتماعی و فردی و خیر و مصلحت اجتماعی و فردی هست؟
آیا می توان گفت: آنچه را که یک فرد برای خود خیر و مصلحت می داند فضیلت است و آنچه

دوره نهم، شماره یک / ۱۷

خیر و مصلحت فرد را در بر ندارد، رذیلت؟ و همچنین در اجتماع، آیا ابتدا مصالح و مفاسد، مورد نظر و توجّه قرار می گیرند و آن گاه راجع به فضیلت و رذیلت اجتماعی حکم می شود؟ یا اینکه ابتدا، اجتماع مورد نظر است و مصالح و مفاسد و حُسن و قُبُح در بُعد اجتماعی ملاحظه می شوند؟ البته در برخی از اجتماعات، خیر و مصلحت دنیوی و مادی - آنچنان که در جوامع غربی و شرقی مشاهده می شود - و در برخی از اجتماعات، خیر و مصلحت اخروی و دنیوی مورد توجه است.

پاسخ به سؤال فوق ، نسبت به دیدی که می توان از انسان داشت ، متفاوت است. اگر انسان را از حقیقت ثابت برخوردار ندانیم و تمام تحولات

حاصل در وجودش را تابع عوامل خارجی بدانیم، نتیجه حاصل از چنین دیدی این خواهد بود که فضایل و رذایل، تابع شرایط موجود است، و سخن گفتن از فطری یا غیر فطری بودن اخلاق، بی اثر و پوچ خواهد بود.

اما اگر انسان را دارای حقیقت ثابت بدانیم و آنچه در او ظهور فعلی می یابد عبارت از قوا و استعدادها، غرایز و فطرت‌های نهفته در او باشد، نتیجه حاصل از این دیدگاه این است که انسان می تواند برخوردار از ابزار ادراکی ای باشد که شخص حق و باطل و خوب و بد باشد فضایل و رذایلی که در پرتو اختیار و اراده، ظهور فعلی پیدا می کنند. بر اساس این بینش، هرگز عوامل خارجی و اجتماعی، چیزی

دوره نهم، شماره یک / ۱۹

را در انسان ایجاد نمی کنند ، بلکه احیاناً زمینه شکوفایی آنها را فراهم می آورند.

بینش ما درباره انسان این است که او از حقیقت مجرد و ثابتی برخوردار می باشد که در جای خودش به اثبات رسیده است. آن حقیقت ثابت از دیدگاه قرآن ، «روح الهی» است که در انسان دمیده شده است.

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...»^۱

(آن گاه که او را به خلقت کامل آراستم و از روح خود در او دمیدم....) فضایل و رذایل به این حقیقت ثابت الهام شده است.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْتَهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا

وَتَقْوَاهَا»^۱ (سوگند به نفس و به کسی که او را تعدیل کرد) (و نیکو بیافرید) و شرّ و بدی و تقوا و خوبی را به او الهام فرمود).

طبق بیان قرآن، همان گونه که انسان دارای فطرت و توحیدی است و از طریق آن، به وجود خدای بزرگ - که دارای جمیع صفات زیباست - پی می برد. از راه فطرت نیز به فضایل و رذایل آشنا می گردد؛ و می یابد که فضیلت، تقوای نفس؛ و رذیلت، فجور نفس است. عقل نیز این بیان قرآن را تأیید و ثابت می کند، و مسأله حُسن و قبح عقلی بیانگر آن است

دوره نهم، شماره یک / ۲۱

که عقل به درک حُسن فضایل و قبح رذایل نایل می شود و به تبیین اخلاق نظری می پردازد.

اخلاق نظری بدان معناست که اراده و اختیار انسان، نقشی در حسن و قبح صفات فضیلت و رذیلت ندارند. این که چه صفاتی خوب است و چه صفاتی بد، از قلمرو اختیار و اراده ما خارج است. اراده ما محور خوب و بد نیست؛ بلکه حسن و قبح دارای ملاک عقلی و فطری است. این که عدالت و احسان خوب است و ظلم و بخل در انفاق، بد است؛ از جمله این صفات است. آنچه در قلمرو اختیار و اراده قرار می گیرد، مربوط به اخلاق عملی است — که دین و عقل عملی بیانگر آن می باشند — عمل به مسأله ای مشخص در مسیر حصول تهذیب نفس از

جمله اخلاق عملی است. البتّه مُشخّص نوع اخلاق عملی، اخلاق نظری - به عنوان زیر بنای اخلاق عملی - است.

معنای فطری بودن فضایل و رذایل این نیست که مصادیق آنها را بدون تعلیم و تربیت و وجود معلّم درک کنیم و محتاج به ارسال رسل نباشیم؛ اگر چنین بود، هیچ کس و هیچ قوم و اجتماعی در مصادیق فضایل و رذایل، اختلافی نمی داشت.

هر انسانی، حسن عدالت و قبح ظلم را درک می کند و در آن اختلافی ندارد؛ ولی در مصادیق عدالت و ظلم، آرا و نظرها مختلف است. لذا مسائل بیان شده در دین، مصادیق فضیلت و رذیلت هستند؛

دوره نهم، شماره یک / ۲۳

که ملاک آنها حُسن و قبح عقلی است. زیرا عقل، نخست اعتماد به دین را ثابت می کند آن گاه می گوید. اوامر دینی - که بیان کننده فضیلت اند - برگشت به عدالت و کمال انسانی دارد. و نواهی - که بیان کننده رذیلت اند - برگشت به ظلم و نقص در انسانیت می کنند.

به عبارت دیگر، می گوئیم: فضایل و رذایل از آن جهت فطری اند که انسان، به لحاظ مرتبه عالی وجودی اش، طالب کمال انسانی بوده و صفات معبود را جستجو می کند؛ و به لحاظ مرتبه دانی وجودی اش، در طلب مادّیت و مُلک و در پی صفات پست حیوانی می باشند. بنابراین، آنچه از صفات و اعمال، مناسب مرتبه انسانی باشد، فضیلت

و آنچه صرفاً در جهت رشد صفات حیوانی باشد - به نحوی که با بعد والای انسانی منافات داشته باشد - رذیلت محسوب می شود. از دیدگاه عقل، صفات انسانی حُسن، و صفات حیوانی صرف، نوعاً برای انسان، قبیح و زشت است.

اخلاق و هستی ادراکی توحیدی

دیدنِ هستی از دیدگاه توحیدی، هستی ادراکی توحیدی را تشکیل می دهد و اخلاق در این دیدگاه بسیار زیباست. با نگرش به هستی از چنین دیدگاهی استفاده می شود که اخلاق در پرتو هستی ادراکی توحیدی، معنا و مفهوم پیدا می کند. و درک حقیقت هستی در گرو ظهور فعلی اخلاق انسانی است. زیبایی اخلاق، در هستی ادراکی توحیدی، از آن

دوره نهم، شماره یک / ۲۵

جهت است که اخلاق، انسان را به هستی مطلق پیوند می دهد؛ به طوری که انسان، جلوه و مظهر جمال و صفات هستی مطلق می گردد.

چرا اخلاق در هستی ادراکی توحیدی دارای معنا و مفهوم است؟ در بینش شخصی که هستی را از دیدگاه توحیدی می بیند، آفرینش جهان حق است. زیرا جهان، شعاع و ظهور وجودی است از کمال مطلق، نور مطلق، زیبایی مطلق و... و انسان که پدیده ای از جهان می باشد؛ دارای وجودی است که آیه و نشانه حق است و می تواند با اراده و اختیارش به مقامی نایل شود که حق مطلق را نظاره کند. و اگر روزی آیه حق در حدّ تراب و خاک بود؛ و روزی در

حدّ، نطفه، روزی هم آیه حق در مقام بلند انسانی و عرفانی باید باشد.

بنابراین، حق بودن جهان و انسان، و آیه و نشانه حق شدن، در گرو بینش هستی ادراکی توحیدی است. و اخلاق به معنای نایل شدن به فضایل انسانی در داشتن چنین بینشی است، زیرا فضایل انسانی در مرتبه عالی وجود انسان مطرح است؛ مرتبه ای که نظر به مطلق دارد. لذا اگر منکر هستی ادراکی توحیدی باشیم؛ آنچه وجود خواهد داشت؛ اخلاق انتفاعی خواهد بود؛ اخلاقی که در آن، خواسته های دنیوی مطرح است. دیگر این که درک حقیقت هستی در ظهور فعلی فضایل انسانی است. انسان با اتّصاف به صفات الهی موفّق به دیدار حق

دوره نهم، شماره یک / ۲۷

می شود و به قرب هستی مطلق می رسد. و رسیدن به چنین دیداری در بینش هستی، ادراکی توحیدی است و اتصال مرتبه انسانی به حق مطلق در گرو اخلاق حسنه و مکارم اخلاق؛ و آیه و نشانه حق شدن در مقام انسانی، آن گاه تحقق می یابد که انسان، رنگ الهی بگیرد. و اخلاق، وسیله ای جهت گرفتن رنگ و صفات الهی است.

از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل

شده که فرمود:

«جَعَلَ اللهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صِلَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ فَحَسَبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ»^۱.

خداوند، مکارم اخلاق را سبب اتصال بین خود و بندگانش قرار داد؛ پس کافی است یکی از شما تمسک بجوید به اخلاقی که متصل به خدا باشد. انسان، در پرتو اخلاق اسلامی، مراحل سیر و سلوک را طی می کند تا زمینه رشد را فراهم کرده و قابلیت را در نفس ایجاد نماید تا از جانب مبدأ وجود، بر ظرفیت وجودی اش افزوده شود تا متخلّق به صفات الهی گردیده، در نهایت به قرب الهی نایل شود.

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا
وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^۱. کسی که به لقای

دوره نهم، شماره یک / ۲۹

پروردگارش امیدوار است؛ باید نیکوکار شده و در پرستش خدا کسی را با او شریک نگرداند.

اخلاق و شخصیت

حقیقت باطنی شخص که تعیین کننده نحوه افکار، رفتار و گفتار اوست؛ شخصیت نامیده می شود و منظور از حقیقت باطنی، مجموعه استعدادها، فطرتها و غرایزی است که ظهور فعلی یافته اند. گاهی نیز شخصیت، به موقعیتی که شخص دارد؛ اطلاق می شود؛ با توجه به موقعیت و اعتبار اجتماعی اش شخصیت اجتماعی، و با توجه به اعتبار علمی و سیاسی اش، شخصیت علمی و سیاسی پیدا می کند. اگر چه موقعیتهای مختلف اجتماعی، علمی و سیاسی و ... بر رفتار، گفتار و افکار شخص تأثیر می گذارد؛

لکن تشکیل دهنده شخصیت حقیقی او نیست. ممکن است دو فرد از نظر شخصیت علمی و اجتماعی یا سیاسی مساوی باشند و به یک نحو مورد احترام قرار گیرند؛ ولی به لحاظ شخصیت حقیقی، کاملاً متفاوت بوده و هرکدام روش و سبک رفتاری مخالف با دیگری داشته باشد. کیفیت تربیت، نوع هستی ادراکی و نحوه تجزیه و تحلیل حیات و مسائل مربوط به آن، فعلیتی را در نفس انسان ایجاد می کنند که سازنده و فاعل شخصیت حقیقی است.

جایگاه اخلاق در این جا این است که به شخصیت، رنگ و روش و رویه می دهد. زیرا تربیت ظهور فعلی قوای نفس، و اخلاق، نحوه آن ظهور است. برای توضیح، به آن دو فردی را مثال می زنیم

دوره نهم، شماره یک / ۳۱

که استعداد علمی آنها یکسان شکوفا شده و از نظر تربیت استعداد علمی هر دو یکسان هستند. اما نحوه و روش ظهور فعلی آنها ممکن است متفاوت باشد. و لذا به کارگیری تربیت علمی در آن دو فرد مختلف خواهد بود.

کسی که در طول تحصیل، اندیشه اش ثروت جویی، ریاست طلبی، فخر کردن بر دیگران و به طور کلی رسیدن به دنیایی آباد بوده است؛ در مقایسه با کسی که تحصیلش، وسیله ای جهت رشد فکری، خدمت به هممنوع، جلب رضایت حق و ... و بوده است؛ شخصیتی کاملاً متفاوت دارد. به عبارت دیگر، کسی که علمش همراه با تهذیب نفس است؛ شخصیتی انسانی، و فردی که علمش همراه با

دنیاطلبی بوده است؛ شخصیتی دنیوی دارد. بنابراین، شخصیت کامل در پرتو تربیت، همراه با اخلاق پدید می‌آید. حسن خلق دینی و مکارم اخلاق، شرط لازم شخصیت انسانی است. در حالی که حسن خلق دنیوی یا سوء خلق، شرط لازم شخصیت دنیوی است. آن کس که صاحب شخصیت انسانی شد؛ در جستجوی حلال و دوری از کارهای زشت است.

امام (علیه السلام) فرمود: «حَسَنُ الْخُلُقِ فِي ثَلَاثٍ: إِجْتِنَابِ الْمَحَارِمِ وَطَلَبِ الْحَلَالِ وَالتَّوَسُّعِ عَلَى الْعِيَالِ»^۱

دوره نهم، شماره یک / ۳۳

اخلاق زیبا و نیک در سه چیز است: ۱ - دوری
از محرّمات ۲ - طلب حلال ۳ - ایجاد رفاه خانواده
در حدّ امکان.

«حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ!»

اخلاق و صفات پسندیده، دلیل بر عرق و وراثت
نیکو و پسندیده است.

اما حسن خلق صاحب شخصیت دنیوی،
همیشه توأم با ریا و نفاق است. احترام گذاشتن او به
دیگران بدان جهت است که به دنیای بهتری برسد. و
در صورتی که دارای سوء خلق باشد مرتکب اعمال
غیر انسانی و زشت می شود.

در این جا مناسب است به توضیح حسن خلق دینی و دنیوی پردازیم.

اخلاق دینی و اخلاق دنیوی

یکی از غرایزی که در وجود انسان نهفته است؛ غریزه منفعت طلبی است. به همین جهت تلاش و اقدامش در زندگی، در جهت جلب منفعت خویش است. هیچ فردی علیه خود اقدام نکرده و بر ضرر خود گام بر نمی دارد. با وجود این غریزه است که به راهها و آرمانها و کالاهایی جذب می شود که آنها را به نفع خود می بیند. در مقابل، به دفع مواردی که ضرر و خسران داشته باشد؛ می پردازد. مثل انسان در این طبیعت، مثل تاجری است که کالایش را به دست

دوره نهم، شماره یک / ۳۵

گرفته و در جستجوی مشتری و بازاری است که آن را به بالاترین قیمت بخرد.

وجود انسان از هر کالایی عزیزتر است؛ لذا هر شخصی در نفع و ضرر این کالا دقت بیشتری دارد. آن جا که مواجه با خطر جانی و وجودی می شود، آرزو می کند که ای کاش همه هستی از آن او بود؛ آن را در قبال رهایی از این «خطر» می بخشید و نجات پیدا می کرد و این دلیل روشن بر این حقیقت است که انسان فطرتاً وجودش را عزیز می دارد و براساس غریزه منفعت طلبی اش، در پی نفع و سود خود است.

لازمه چنین غریزه ای این است که به سمتی حرکت کند، و مقصدی را در نظر داشته باشد که

سود بیشتری به دست آید و انتخاب هدف بهتر برای هر کس، بستگی به آگاهی او از هستی دارد؛ برخی طبیعت و دنیا را مقصد خود دانسته و برخی دیگر حقیقتی ماورای آنچه محسوس است را هدف قرار داده و به سمت آن حرکت می کنند.

آنان که طبیعت و دنیا را مقصد خویش قرار می دهند؛ دارای اخلاق دنیوی، و آنان که هستی فوق مادی و دنیوی را جستجو می کنند و در رفتار و گفتار تابع آن حقیقتی اعلی هستند، دارای اخلاق دینی اند.

خصوصیات اخلاق دنیوی

اولین مشخصه اخلاق دنیوی برخورداری از بی ثباتی است. آنچه در دنیا وجود دارد؛ نفع و سود مادی با

دوره نهم، شماره یک / ۳۷

شرایط مختلفی است که هر فرد و اجتماعی با آن روبرو می شود. و لذا اخلاقی که تابع شرایط گوناگون و در حال تغییر و تبدل و دگرگونی باشد؛ دارای ثبات نیست.

شخص دارای چنین اخلاقی، تناقض گو است. گفتار، رفتار و افکارش تابع معیار صحیح نیست؛ به موقعیتی نظر دارد که گرفتار آن است. دوستی با افراد، خوب سخن گفتن، احترام به دیگران و.. تابع شرایطی است که بر او حکومت می کند که به محض نفی آن شرایط، از دوستی، احترام و خوب سخن گفتن خبری نیست. در واقع نگاه چنین انسانی به مردم، نگاه ابزاری است. یعنی آنها را با دنیای خود مقایسه کرده و می سنجد؛ دنیایی

که گرفتار آن است - تا آن جا که سود مادی اش اقتضا می کند، حسن خلق نشان می دهد. در غیر این صورت، رهایشان می کند و احیاناً - اگر برایش مضر باشد - در صدد نابودی آنها بر می آید. افراد دارای چنین اخلاقی عملاً احساس گرا بوده و بسیاری از آنان برای آفرینش، غرض و هدفی قائل نیستند؛ دین و مسائل آن را از بعد منافع دنیوی نگریسته و تحلیل می کنند. تا آن جا با مذهب و مذهبیهون همراه اند که خساراتی به دنیایشان وارد نشود.

امام حسین (علیه السلام) فرمود: «الْأَناسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالِدِّينُ لِعَقْ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحْوَطُونَ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مَحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»^۱؛ مردم

دوره نهم، شماره یک / ۳۹

بنده دنیایند و از دین تنها اسمی بر سر زبانها دارند و تا هنگامی که زندگی خوشی داشته باشند به گرد دین می گردند اما اگر با پیش آمدن ناگواری امتحان شوند؛ دینداران رو به اقلیت خواهند رفت.

دنیا و دنیاداران در نزد آنان عظیم و بزرگند. آنها فرش متکبرین و عرش متواضعین هستند و اگر اهل دین باشند؛ دین در حاشیه زندگی‌شان خواهد بود و بهره آنان از دین محدود به بهره دنیوی است.

کسی که از اخلاق دنیوی برخوردار است، مورد اعتماد نیست؛ اسرار نگاه نمی دارد؛ امروز اقتضا می کند با تو صمیمی باشد اما فردا که شرایط عوض شد، تمام خدمات گذشته تو را نادیده خواهد گرفت.

علی (علیه السلام) صاحب چنین اخلاقی را
«همج الرعاع» نامیده است؛ آن جا که فرمود: «الأناس
ثلاثة: فعالم ربّانی و متعلّم علی سبیل نجات و همج
رعاع أتباع كل ناعق يميلون مع كل ریح، لم یسصیوا
بنور العلم ولم یلجاوا إلى ركن وثیق»^۱.

مردم سه دسته اند: عالم ربانی، طالب علم و
آموزنده ای که به راه نجات و رهایی است، و مگسان
کوچک و ناتوانی که پیرو هر آواز کننده ای بوده و با
هر بادی می روند، و از نور دانش، روشنی نطلبیده و
به پایه استوار و مطمئن پناه نبرده اند.

در اخلاق دنیوی، ظاهر با باطن هماهنگ
نیست؛ ظاهر کار احیاناً شایسته و خوب است؛

۱. نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۱۳۹.

دوره نهم، شماره یک / ۴۱

گذشت می کند؛ تقوا نشان می دهد و... ولی محرک
او حبّ جاه، مقام، ثروت و شهرت و... است.
زیرا که اخلاق او از فضیلت برخوردار نیست.
در اخلاق دنیوی، نفوس گرفتار اوهام و خیالاتند؛ از
عقل بهره نمی گیرند. به همین لحاظ همیشه در حال
شک و تردید هستند و نسبت به دیگران احیاناً
حساسند، و گویا چنین می پندارند که افراد
می خواهند به منافع آنان لطمه وارد کنند. اینان
هنگامی که که دور از شغل و دوستان هستند — و به
اصطلاح حالت خلوت دارند — احساس پوچی
می کنند. خلاصه این که، چندان به مرتبه عالی نفس
توجه نداشته و تا بعد حیوانی تنزل می یابند. به همین

جهت، حرکت آنان به سمت دنیای فانی و پست است.

علی (علیه السلام) فرمود: «الْنَفْسُ الدَّيِّئَةُ لَا تَنْفَكُ عَنِ الدَّنَاءَاتِ» نفس فرومایه و پست از دنائت و پستی جدا نمی شود.

باید توجه داشت که افراد متخلّق به اخلاق دنیوی، هنگامی خطرناکند که از امکانات لازم مادی برخوردار باشند. در غیر این صورت، احیاناً افراد به ظاهر آراسته ای هستند که نباید از دسیسه های آنها غافل بود. برای توضیح مطالب فوق، نیازی به بیان مثال و یا نقل حادثه و قضیه ای نیست؛ فقط کافی است نگاهی - هر چند کوتاه - به زندگی سیاست بازان، ثروت اندوزان، شهرت طلبان و ریاکاران و

دوره نهم، شماره یک / ۴۳

مقدّس مآبان بی شعور و عالمان متّهتک و بی دین
و.... بیندازیم. پایان کار اینان، این است که با غصّه و
حسرت چشم از دنیا فرو خواهند بست و با روحی
ناپاک و پراضطراب و وحشت زده به عالم پس از
مرگ وارد خواهند شد.

قرآن افراد صاحب اخلاق دنیوی را چنین
معرفی می نماید: «قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ
السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»؛ (ای
رسول ما) بگو اوست خدایی که شما را از نیستی به
هستی آورد دو گوش و چشم (شنوا و بینا) و دل
(هوشیار) به شما عطا کرد و حال آن که بسیار کم از
نعم او شکرگذاری می کنید.

حقیقت انسان و روح انسانی طالب صراط
مستقیم بوده و به سمت و مقصد الهی دل بسته است.
پس کسی که چهره برگردانده و پشت به حق کرده
است، از نظر سیرت و صورت باطنی، به دور افتاده و
نگونسار طیّ طریق می کند. و لذا آن گاه که به
محضر حق شرفیاب شود، خجالت زده و سرشکسته
است.

«وَلَوْ شِئْنَا لَا تَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدِيهَا وَ لَكِنْ حَقَّ
الْقَوْلُ مِنِّي لَا فَلَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»؛ و
اگر ما به مشیت ازلی می خواستیم هر نفسی را به
کمال هدایتش می رساندیم و لیکن وعده حق و

دوره نهم، شماره یک / ۴۵

حتمی من است که دوزخ را البته از (کافران) جن و انس پر سازم.

اگر حسن خلق دنیوی را درست تحلیل کنیم، پی خواهیم برد که برگشت آن به سوء خلق است؛ هر چند ظاهری آراسته دارد ولی دارای باطنی زشت است. علاوه بر این، حسن خلق دنیوی در بردارنده سه نوع ظلم است که قبیح آن، فطری عقل است: ۱- ظلم به خود ۲- ظلم به دیگران ۳- ظلم به خدا.

نتیجه ظلم به خود، محکومیت مرتبه عالی نفس انسان می باشد که کمال مطلق را می طلبد و این در حالی است که شخص دارنده حسن خلق دنیوی، متاع فانی دنیا را هدف اصلی قرار می دهد و

این، دون شأن انسان است. ظلم به دیگران، نتیجه اش بی حرمتی به مقام انسانی افراد است.

اخلاق انسانی اقتضا می کند که نظر به انسانها، نظر انسانی باشد نه وسیله ای و ابزاری. در صورتی که شخص متخلّق (۱۸) به اخلاق دنیوی، نگاه ابزاری به انسانها داشته و آنها را وسیله ای جهت منافع شهوی می بیند. و این، بی احترامی به انسانهاست؛ نادیده گرفتن شخصیت انسانی افراد بزرگترین توهین به مقام انسانی است. علاوه بر این، چنین شخصی با چنین دیدی نمی تواند حقوق دیگران را مراعات کند؛ به خصوص آن جا که با منافع او تضاد داشته باشد.

اما ظلم به خدا، نتیجه اش ناسپاسی صاحب نعمت است؛ از نعمتهای الهی بهره مند شدن؛ ولی در

دوره نهم، شماره یک / ۴۷

جهت خلاف خواست مالک آن نعمت، حرکت کردن؛ و نعمت خدا را در طریقی که هدف آن غیر از تقرّب به خداست، به کار گرفتن ظلم و بی حرمتی به مالک و ولیّ نعمت است.

بر این اساس، دنیا گرایی هرچند در آن حسن خلق باشد؛ صرف نظر از این که مانع رشد معنوی انسان می گردد؛ بر نقص وجودی او می افزاید.

ویژگیهای اخلاق دینی

اخلاق دینی در برگیرنده آثاری متفاوت با اخلاق دنیوی است؛

۱- مُتَخَلِّق: پذیرنده اخلاق، مُتَخَلِّق به صفات

الهی، همخو شدن با صفات خداوند.

این اخلاق از معیاری الهی برخوردار می باشد و آن، این که شخص دارنده چنین اخلاقی در پی جلب خشنودی خداست. و این بزرگترین فضیلت برای انسان است و تربیت در پرتو آن، صبغه^۱ و رنگ الهی پیدا می کند، ظهور فعلی استعداد که در پرتو تربیت می باشد؛ در جهت فضایل انسانی قرار گرفته، هنر، علم، شجاعت، و به خدمت انسان و انسانیت در می آید.

اخلاق دینی دارای ثبات است. بدین گونه که فضیلت در هر حال، فضیلت؛ و رذیلت؛ در هر شرایطی رذیلت است؛ خواه در جهت منافع دنیوی

۱. صبغه: رنگ، صبغة الله: رنگ الهی در هنگام

دوره نهم، شماره یک / ۴۹

باشند و خواه نباشند. در اخلاق دنیوی، معیار، منافع دنیوی بود. گاهی منافع دنیوی اقتضا می کند که انسان به حقوق دیگران تجاوز کند، دروغ بگوید، که به دنبال آن، رذیلت، صفت حسن به خود می گیرد؛ اما در اخلاق دینی، معیار، قرب به خداست و با داشتن صفت رذیلت هرگز نمی توان به خدا نزدیک شد. لذا رذیلت همیشه رذیلت است.^۱

در اخلاق دینی، هم حسن ظاهری وجود دارد و هم حسن باطنی. اخلاق اسلامی ظاهر و باطنش زیباست. ظاهرش امر به انجام کارهایی است

۱. در بحث «مطلق و نسبی بودن اخلاق» این مطلب، روشن تر خواهد شد.

که مورد تأیید عقل و شرع است و باطنش جلب خشنودی خداست.

افراد متخلّق به اخلاق دینی از هماهنگی بیرون و درون برخوردارند. به همین جهت، تناقض در گفتار، اعمال و افکارشان دیده نمی شود؛ دارای ثبات شخصیت هستند؛ آفرینش را حق می دانند؛ توجه آنها به مرتبه عالی نفس است؛ از وهم و خیال، به عقل پناه می برند، به انسانها با دید الهی می نگرند؛ و با حسن خلق دینی، زمینه رسیدن به درجات معنوی را فراهم می آورند.

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله و

سلم) فرمود:

دوره نهم، شماره یک / ۵۱

«إِنَّ الْعَبْدَ لِيَبْلُغَ بِحُسْنِ خُلُقِهِ عَظِيمَ دَرَجَاتٍ
الْآخِرَةِ وَشَرَفَ الْمَنَازِلِ وَإِنَّهُ لِضَعِيفِ الْعِبَادَةِ؛^۱ به راستی،
بنده با حسن خُلُقش به درجات عظیم آخرت و منازل
با شرافت نایل می گردد؛ با این که او در عبادت کم
توان است و عباداتش زیاد نیست.

تردید نیست که اخلاق دنیوی - که معیار
آن دنیا گرایی است - انسان را به مقام بلند معنوی در
آخرت نمی رساند. زیرا آنچه در دنیا و برای دنیا
باشد، فانی است و بقا ندارد.

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٌ» آنچه - از
مال دنیا - در نزد شماست فانی می شود و آنچه - از
خزاین رحمت - نزد خداست پاینده و باقی است.

حسن خلق دینی به دلیل برخورداری از باطنی زیبا، تقویت کننده ایمان است. چنانکه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْإِيمَانَ، قَالَ: اللَّهُمَّ قَوِّنِي فَقَوِّاهُ بِحُسْنِ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءِ...»^۱ چون خدای متعال ایمان را آفرید، گفت: خدایا! مرا قوی گردان؛ پس خداوند او را به حسن خلق و سخاوت تقویت فرمود....

حسن خلق دنیوی در جهتی، بر خلاف ایمان است؛ به همین دلیل هرگز تقویت کننده ایمان نبوده، بلکه آن را به ضعف می کشاند. عمل صالح — که شرط لازم حیات پاکیزه است — در پرتو اخلاق

۱. المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۹۰.

دوره نهم، شماره یک / ۵۳

دینی تحقق می یابد. زیرا عمل صالح آن است که از دو حسن و زیبایی برخوردار باشد:

۱- حسن ظاهری و به اصطلاح فعلی؛

بدین معنا که نفس فعل، شایسته و مورد تأیید عقل و دین می باشد؛ مانند: احترام به دیگران، مدارا، صبر و...

۲- حسن باطنی یا زیبایی فاعلی، بدین معنا که

شخص دارای انگیزه شایسته ای است - بُعد معنوی فعل - و آن، انجام فعل در جهت خشنودی خداست.

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ

فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ»^۱ کسی که از مرد و زن عمل صالح انجام دهد

و مؤمن باشد، پس او را زندگی طیب و پاکیزه دهیم و به آنها جزایی بهتر دهیم از آنچه انجام می دادند. به طور قطع، عمل در پرتو اخلاق دنیوی هر چند شایسته باشد؛ ولی حسن باطنی ندارد. و لذا در دیدگاه دین، چنین عملی نتیجه اش حیات طیب نخواهد بود.

آیا اخلاق نسبی است یا مطلق؟

دانستیم که محور اخلاق، «انسان» است، از آن جهت که انسان است؛ اما انسان نه به عنوان فرد و نه به عنوان موجود اجتماعی و نه هر قید دیگر؛ به همین دلیل نسبی و یا مطلق بودن اخلاق را به لحاظ انسان بودن انسان مورد توجه قرار می دهیم.

دوره نهم، شماره یک / ۵۵

مطلق بودن اخلاق بدین معناست که حسن و قبح در مسائل اخلاقی دائمی بوده و آنچه موضوع حسن است، همیشه و دائماً نیکو است؛ و آنچه متعلق قبح قرار می گیرد؛ دائماً و همیشه زشت و بد است. به طوری که افراد، زمان، مکان و حوادث و ... تغییری در قبح و حُسن آنها به وجود نمی آورند. اما معنای نسبی بودن این است که مسائل اخلاقی در معرض تغییر و تحوّل زمان، مکان و احیاناً حوادث هستند. نظیر سخن آنانی که مسائل اخلاقی را تابع طبع مادی انسان می دانند.

دانسته شد که اخلاق از فطریّات و وجدانیات است؛ به همین لحاظ، ذاتی نفس می باشد؛ لذا در مطلق بودن آنها شک و تردیدی

وجود ندارد. ولی آنچه مورد شک قرار گرفته و برخی را به تردید در مورد مطلق بودن اخلاق، واداشته؛ این شبهه است که: اگر اخلاق مطلق است و مسائل آن وجدانی است، پس چرا عقل و یا شرع در برخی از مواقع، حکم به ارتکاب قبیح و ترک حسن می کند؟ مانند آن جایی که نفس محترمه ای در معرض خطر باشد و ما برای نجات او دروغ بگوییم و این دروغ گفتن را تجویز کرده، گویا حُسن صدق را به کذب بدهیم و قبح کذب را به صدق.

در پاسخ این شبهه می گوئیم:

این گونه نیست که انسان، همیشه در مقام عمل، بین حسن و قبح قرار گرفته باشد. بلکه احیاناً

دوره نهم، شماره یک / ۵۷

بین قبح و أقبح قرار می گیرد. چنانکه ممکن است بین حسن و أحسن قرار گیرد. در مثال مزبور، شخص، بین دو عمل - که یکی قبیح و دیگری أقبح است - قرار گرفته. دروغ گفتن زشت است ولی قتل یک نفس محترمه، بدون جهت صحیح، زشت تر است؛ دروغ زشت است ولی شکست جبهه حق در میدان نبرد زشت تر است؛ راست گفتن حسن است لکن پیروزی جبهه حق أحسن است. عمل به قبح را بر عمل به أقبح و عمل به أحسن را بر عمل به حسن ترجیح می دهیم. و این حکم عقل از باب اهمّ و مهم است.

در مقام عمل، تزاحم پدید آمده و در مقام تزاحم، انجام هر دو غیر ممکن بوده و از توانایی

انسان خارج است. لذا عقل قدم به میدان نهاده و به انسان، راه حل نشان می دهد و آن، این که: فکر کن و بیندیش، بین کدامیک ارجح و کدام یک راجح است. ارجح و اهم را بر راجح و مهم، مقدم بدان، و در واقع تقدّم اهم بر مهم، حسن ذاتی داشته و فطری است. چنانکه تقدّم مهم بر اهم، قبح ذاتی دارد. یک نکته در اینجا باقی است و آن، این که: آیا دروغ گفتن در این جا دارای مصلحت شده - چنانکه در بیان بسیاری از افراد است که می گویند: دروغ مصلحت آمیز - یا این که مصلحت چیز دیگری است؛ ولی رسیدن به آن، از طریق ارتکاب قبح است؟ چنانکه می خواهیم به یک چمن زار و بوستان پرگل برسیم، چاره ای نداریم که از خارستان گذر کنیم. در این جا

دوره نهم، شماره یک / ۵۹

هم برای رسیدن به آن مصلحت، چاره ای نداریم که
از زشتی دروغ بگذریم؟

آنچه به نظر می رسد این است که آنچه
دارای قبح ذاتی است، دارای مصلحت نبوده و
مصلحت در غرض اصلی شخص که پیروزی جبهه
اسلام است، نهفته است؛ مثلاً: نفس محترمه باید
حفظ گردد؛ این غرض دارای مصلحت است. راه
رسیدن به چنین مصلحتی در برخی از مواقع ارتکاب
قبح است. در اینجا اگر می گوییم دروغ مصلحت
آمیز، بدان جهت است که به غرض دارای مصلحت
منتهی می شود. به عبارت دیگر، مسامحه در تعبیر
است.

اگر به گونه ای دیگر به مطلب نظر کنیم؛
اصلاً کذب در این جا یک مطلب بی رنگی خواهد
بود که مورد توجه نیست و آن، این که ما در واقع، از
طریق ترک اقبیح که دارای حسن ذاتی است به واقع
رسیده ایم و چون ترک نکردن اقبیح، خود، ارتکاب
قبیح است و رذیلت محسوب می شود؛ مرتکب
فضیلت شده ایم، که ترک اقبیح باشد؛ یا مرتکب
أحسن شده ایم که نجات نفس محترمه باشد. به هر
حال در دنیای تزاحمات، این فطرت و عقل و دین
است که پا در میان گذاشته و ما را هدایت می کند.

پایان